

لئون تروتسکی

انحلال مجلس مؤسسان

لنین

ترجمه: ژاله سهند

اگر نه چند ساعت، چند روز پس از انقلاب اکتبر، لنین مسئله مجلس مؤسسان را مطرح نمود.

او اعلام کرد "ما باید انتخابات را به تعویق اندازیم."

"ما باید حق رأی دادن را به آنهایی که هیجده سال دارند، تعمیم دهیم. ما باید تنظیم لیست های انتخاباتی تازه ای را امکان

پذیر نماییم. لیست های خود ما بی ارزش هستند، جمعیتی از روشنفکران که به اینجا شتافته اند، در حالی که ما به

کارگران و دهقانان نیاز داریم. مردان Kornilof و کادتها را ما باید غیر قانونی اعلام نماییم."

پاسخ این بود: "در حال حاضر تعویق انداختن بدرستی نامطلوب است. به آن بیشتر به مثابه انحلال مجلس مؤسسان

نگریسته خواهد شد چرا که ما خودمان دولت موقت را با به تعویق انداختن مجلس مؤسسان، شماتت کردیم.

"لنین پاسخ داد، آه، این حماقت است،" حقایق مهم را مطرح کنید، نه گفته ها را. تا آنجایی که به دولت موقت مربوط

میشود، مجلس مؤسسان یک گام به جلو معنی می دهد، و یا حداقل ممکن است به این معنی باشد؛ تا آنجایی که به قدرت

شوروی مربوط میشود، و به خصوص با لیست های انتخاباتی حاضر، بدون شک این یک گام به عقب معنا میدهد. چرا

تعویق انداختن در حال حاضر نامطلوب است؟ و اگر مجلس مؤسسان کادت ها، منشویکهای سوسیال انقلابی باشند، – آیا

این مطلوب است؟"

"اما پس ما باید قوی تر گردیم"، دیگران با تردید گفتند. "در حال حاضر ما هنوز بیش از حد ضعیف هستیم. در روستاها

تقریباً چیزی از قدرت شوروی نمی دانند. و اگر در حال حاضر اخبار به آنجا نفوذ کند، که ما مجلس مؤسسان را به تعویق

انداخته ایم، آن حتی ما را بیشتر تضعیف خواهد نمود." Sverdlof که بیشتر از هر کدام از ماها با روستا در ارتباط بود،

خصوصاً با به تعویق انداختن انتخابات مخالف بود.

لنین این موضع خود را بدون هر گونه پشتیبانی حفظ نمود. او سر خود را با نارضایتی تکان داد و تکرار کرد " این یک اشتباه است، یک اشتباه محض، که هزینه بسیار گرانقدری برای ما خواهد داشت! اگر تنها هزینه اش نابودی انقلاب نباشد."

با اینحال هنگامی که - تصمیم - نه به تعویق انداختن! - انجام گرفت، لنین تمام توجه خود را معطوف به سازماندهی اقدامات مربوط به جلسه مجلس مؤسسان کرد.

مشخص شد که ما حتی با ورود سوسیال انقلابیون چپ که با راست ها بر روی همان لیستها با حقوقی مشابه ترسیم شده بودند و کاملاً بر توهمات علیه کرده بودند، در اقلیت خواهیم بود.

لنین گفت " به طور طبیعی ما باید مجلس مؤسسان را در هم شکنیم " ، " اما پس در مورد سوسیال انقلابیون چپ چکار کنیم؟"

Natanson پیر به ما بسیار تسلی داد. او به نزد ما آمد تا "در موردش صحبت کند" وبعد از اولین کلمات گفت " خوب، تا آنجایی که به من مربوط میشود، اگر این به آن نقطه برسد، مجلس مؤسسان را با زور در هم بشکنید."

لنین با خوشحالی بانگ زد "عالی ست"، " آنچه درست است، باید درست باقی بماند. اما حزب شما موافقت خواهد کرد؟"

Natanson جواب داد "برخی از ماها متزلزل هستند، اما من اعتقاد دارم که در پایان آنها موافقت خواهند کرد."

سوسیال انقلابیون چپ در آن زمان در ماه عسل افراطی ترین رادیکالیسم به سر می بردند و در واقع موافقت کردند.

" اما اگر ما نتوانیم اینگونه عمل نماییم . " ، Natanson پیشنهاد کرد " ما جناح شما و مجلس مؤسسان خود را در کمیته اجرایی مرکزی متحد کرده و به این ترتیب یک کنوانسیون تشکیل خواهیم داد."

لنین آشکارا آزرده پاسخ داد "چرا؟" تا از انقلاب فرانسه تقلید نماییم، آیا اینطور است؟ با شکستن مجلس مؤسسان ما سیستم شوروی را تایید می کنیم. اما طرح شما همه چیز را در سردرگمی قرار میدهد: نه این است و نه آن دیگری."

Natanson تلاش کرد که ثابت کند، که با طرح او، ما بر روی خودمان به مثابه بخشی از متصدیان مجلس مؤسسان متمرکز خواهیم گشت اما او به زودی تسلیم گردید.

لنین خود را بشدت با مسئله انتخاب کنندگان مشغول نمود.

او گفت "این یک اشتباه اشکار است"، "ما پیش از این قدرت را بدست گرفتیم و هم اکنون ما خود را در موقعیتی قرار داده ایم که محاسباتی نظامی را برای به دست آوردن قدرت دوباره به ما تحمیل می نماید.

او کارهای مقدماتی را با بیشترین توجه ای انجام داد، تمام جزئیات را سنجیده و Urizky را که با غم و اندوه بزرگش به کمیسار مجلس مؤسسان منصوب شده بود، مورد آزمایشی دردناک قرار داد. در میان چیزهای دیگر لنین دستور اعزام هنگ Latvia را به پتروگراد که تقریباً بطور کامل شامل کارگران بود، را صادر نمود.

او گفت "دهقانان ممکن است در این مورد تردید نمایند"، "تصمیم گیری پرولتری در اینجا ضروری است."

نمایندگان بلشویک مجلس مؤسسان از اقصی نقاط روسیه آمدند، و به اصرار لنین و دستور Sverdlof به کارخانه ها، کارهای صنعتی، و گروههای ارتشی گماشته شدند. آنها عنصری مهم را در دستگاه سازماندهی تکمیلی انقلاب پنج ژانویه تشکیل دادند. به مثابه نمایان وسوسیال انقلابیون، اینرا آنها با مقام یک انتخاب شده مردم مطابق نیافتند که در مبارزه شرکت نمایند: "مردم ما را انتخاب کرده اند؛ بگذارید آنها از ما دفاع نمایند."

بطور طبیعی این شهروندان کوچک از استان آمده، اصلاً نمی دانستند که چه باید بکنند؛ بخش بزرگتری به سادگی ترسیدند، اما آنها با دقت مراسم را برای اولین جلسه آماده کردند. برای احتمال اینکه بلشویکها برق را قطع نمایند، آنها با خود شمع آوردند، و تعداد زیادی ساندویچ برای احتمال اینکه غذای آنها از آنان گرفته شود. بدینگونه دموکراسی بغایت مسلح از طریق مبارزه با دیکتاتوری با شمع ها و ساندویچ ها وارد گردید. مردم به حمایت کردن از آنانی که خود را انتخاب شدگان آنها در نظر می گرفتند و در واقعیت تنها سایه ای از دوره انقلابی بودند که هم اکنون پشت سر گذاشته شده بود، فکر نکردند.

در طی انحلال مجلس مؤسسان، من در برست لیتوفسک بودم. اما وقتی که در دفعه بعد برای یک کنفرانس به پتروگراد آمدم، لنین به من در مورد انحلال مجلس مؤسسان گفت: "به طور طبیعی این خطر بزرگ از سوی ما بود که ما کنوانسیون را به تعویق نیاوریم- بسیار، بسیار غیر عاقلانه بود. اما در آخر سر این بهترین چیزی بود که اتفاق افتاد.

انحلال مجلس مؤسسان توسط اقتدار اتحاد جماهیر شوروی، انحلال کامل و اجتماعی دموکراسی صوری با نام دیکتاتوری انقلابی است. این درس خوبی خواهد بود."

بنابراین تعمیم تئوریک دست در دست با انتقال هنگ گارد لیتوانی بجلو رفت. بدون شک آن موقع بود که آن ایده ها در آگاهی لنین شکل گرفت که او بعدها آنها را در کنگره اول بین الملل کمونیستی در تزیهای قابل توجه خود در مورد دموکراسی فرمول بندی نمود.

نقد دموکراسی صوری دارای سابقه ای طولانی است. کیفیت حد متوسط کاراکتر انقلاب ۱۸۴۸ توسط ما و پیشینیان ما با انحلال دموکراسی سیاسی توضیح داده شده است. این با دموکراسی "اجتماعی" تعویض شد. اما جامعه بورژوائی میدانست که چگونه آنرا تحمیل کرده و جایگاهی اتخاذ کند که دموکراسی خالص دیگر نمی توانست حفظ کند. تاریخ سیاسی وارد دوره خسته کننده ای که دموکراسی اجتماعی خود را وقف نقد دموکراسی خالص کرد، شد، ضمن اینکه درجین آنکه در واقع تعهدات بعدی خود را عملی نموده با خود کمبوهایش را هم حمل کرد. این اتفاق به وقوع پیوسته ای است که تاریخ اغلب بسیار منعکس میکند: اپوزیسیون به راه حل محافظه کارانه وظایفی فرا خوانده شد که نیروهای مصالحه گر در روز قبل نمی توانستند آنرا اداره کنند. در موقعیت گذرای آماده سازی دیکتاتوری پرولتاریا، دموکراسی عالی ترین معیار، آخرین چاره، محرابی مقدس گردید که آخرین ریاکاری جامعه بورژوائی است. این آن چیزی است که برای ما اتفاق افتاد. پس از ضربه مادی کشنده در اکتبر، بورژوازی تلاش کرد که در تقدیس گذرای مجلس مؤسسان در ژانویه قیام نماید. توسعه پیروزی بیشتر انقلاب پرولتری پس از انحلال ساده، باز، و بی رحمانه مجلس مؤسسان، با ضربه ای نهایی با دموکراسی صوری برخوردی کرد که هیچگاه نتوانست از آن بهبودی یابد. به همین دلیل لنین حق داشت وقتی که گفت:

"در آخر سر، این بهترین چیزی بود که اتفاق افتاد."

در فرم انتخاب کنندگان سوسیال انقلابیون، جمهوری فوریه یک شانس از بین رفتن برای مرتبه دوم را داشت.

درپس زمینه برداشت کلی من از روسیه رسمی فوریه، از منشویستهای انقلابی اجتماعی پتروگراد شوروی آن زمان، به وضوح به مثل اینکه همین دیروز باشد، چهره یک نماینده سوسیال انقلابی مشخص برجسته میشود. من نمی دانستم و هنوز تا به امروز نمی دانم که او چه کسی بود و از کجا آمده بود. او باید از روستایی آمده باشد. از نظر ظاهری او شبیه یک معلم جوان، یک مجتهد شایسته پیشین بود، با بینی مسطح، چهره ای تماشایی، تقریباً بدون ریش، با گونه هایی برجسته. این

در همان جلسه ای بود که وزیرای سوسیالیستی خود را به جمهوری شوراهای معرفی کردند، Tchernof، پرگو، عاطفی، ضعیف، لاس زنده، و بالاتر از همه تهوع آور، توضیح داد که چرا او و دیگران وارد دولت شده اند و آن چه نتایج مفیدی را در بر خواهد داشت. عبارت احمقانه ای را که سخنران چندین بار تکرار کرد به یاد می آورم: “شما ما را به دولت وارد کرده اید، شما به همین سان می توانید که ما را از آن بدر آورید”. مجتهد با چشمانی پر از ستایش وافر به سخنران می نگریست. اینچنین باید یک زائر وفادار احساس کند و به نظر رسد هنگامی که در صومعه ای مشهور، سعادت شنیدن نصیحت یک کشیش پارسا را دارد. سخنرانی بدون وقفه جریان داشت، فضا منعکس کننده خستگی بود، سر و صدای کمی شنیده می شد. اما برای مجتهد، سرچشمه لذت و خوشی احترام آمیز، به نظر نمی رسید که از پای در آمدنی باشد.

وقتی که برای اولین بار اتحاد جماهیر شوروی سال ۱۹۱۷ را دیدم و شنیدم، من به خودم گفتم “بله، اینطور انقلاب ما، و یا ترجیحا انقلاب آنان به نظر می رسد.”

هنگامی که سخنرانی Tchernof به پایان رسید، در آنجا موجی از تشویق به وجود آمد. در گوشه ای چند بلشویک نا رضایتمندانه صحبت میکردند. این گروه به طور ناگهانی از جایگاه عمومی خود برپا خاستند وقتی که حمایت دوستانه اشان را از انتقاد من به وزارت گرای جنگ دفاعی منشویستها و سوسیال انقلابیون ابراز نمودند.

مجتهد مؤمن، به بیشترین وجهی وحشت زده و آشفته بود. خشمگین نه: در آن روزها او هنوز جرات احساس عصبانی شدن از یک تبعیدی ای که به وطنش بازگشته بود، نداشت. اما او نمی توانست درک کند که چگونه کسی می تواند به هر طریقی مخالف واقعی این چنین لذت بخش و قابل تحسین به مثل وارد شدن Tchernof به دولت موقت باشد. او چند قدم آنطرفتر من نشست و در چهره او، که به مثل یک فشار سنج هیئت قانونگذاری به من خدمت میکرد، با تعجب و وحشت با احترامی که هنوز به طوری کامل ناپدید نشده بود، مبارزه میکرد. این چهره همواره به حافظه من به مثابه تصویری از انقلاب فوریه چسبیده است- بهترین تصاویرش، از اعضای عادی، شهروند کوچک مجتهد می آید، چرا که چهره بدتر دیگری، به مثل Dan و Tchernof دارد.

نه با بطالت و نه با شانس، Tchernof رئیس جمهور مجلس مؤسسان شد. روسیه فوریه، انقلابی بی رمق، هنوز نیمه خیالبافانه، جمهوری- شجاعانه، آن چنان که بود، و آه، در یک زمانی چقدر ساده! و در زمانی دیگر چقدر فریبنده! او را

به بالا کشاند... در انتخابات، دهقانان، Tchernof را با استفاده از مجتهدین مؤمن ربودند و در جایگاهی بلند مرتبه نشاندند. و Tchernof این وکالت را نه بدون شکوه رقابتی و حيله گری رقابتی پذیرفته بود.

برای اینکه Tchernof (برای اینکه من دارم میروم که در مورد آن هم صحبت کنم) در نوع خود نیز ملی بود. من می گویم "نیز" به دلیل اینکه چهار سال پیش من باید در مورد ناسیونالیسم لنین می نوشتم. مقایسه و یا حتی برخورد غیر مستقیم به این دو شخصیت، ممکن است به نظر نامناسب برسد. و این در واقع اشتباه و ناشایسته خواهد بود اگر مسئله، خود این مردان بودند. اما در اینجا مسئله ملی "عناصر" تجسم و بازتاب آنان است. Tchernof، مرید سنت فکری انقلابی قدیم را متجسم میسازد، لنین، از سوی دیگر، تجسم کامل پیروزی اش را.

در میان روشنفکران قدیمی، نجیب زاده صندلی اش را داشت و یاوه گویی تاسف آور و سلاست وظیفه در قبال مردم را؛ و بنابراین به همین ترتیب مجتهد پارسا، که از فضای کوچک اطاق پدر خود، روشن شده با لامپ مقدس، باز گشوده پنجره کوچکی را، شکافی مختصر بسوی جهان تفکر انتقادی، و دهقانان آگاه شده ای که بین مالکیت عمومی و مالکیت خصوصی درنوسانند، و مرد ساده کارگری که در میان شاگردان جدا شده از هموعان خود ایستاده، و با غریبه ها در ارتباط نیست. این همه آن چیزی است که در Tchernoviad، و بلاغت اغراق آمیزش، بی شکلی، و بی قراری حد متوسط او نهفته است. از آرمان گرایی روشنفکری زمان Sophie Perovskaja هیچ چیزی در Tchernoviad باقی نمانده است. به جای آن چیزی وجود داشت به مثل روسیه جدید صنعتگران و بازرگانان، به خصوص از آن نوع، "اگر تقلب نکنید، نمی توانید بفروشید."

Herzen در سیر تکامل تفکر اجتماعی روسیه زمان خود، چهره ای مهم و قدرتمند بود. اما او را حتی یک نصف قرن به عقب برده، بال و پر رنگین کمانی استعدادش را از او ستانده، او را به مرید خودش مبدل نموده، و در بستر ماقبل سالهای ۱۹۱۷ - ۱۹۰۵ قرار بدهیم، شما عنصر Tchernoviad را خواهید داشت. با Tchernichevsky عملیاتی از این نوع سخت تر انجام می شود، اما برای Tchernoviad هم، عناصری برای کاریکاتور، شامل میشود. ارتباط با Michailovsky بسیار مستقیم است، برای اینکه در Michailovsky کاراکتر مرید بودنش در حال حاضر مسلط گردیده است. عنصر دهقانی به مثل کل توسعه ما پایه و اساس Tchernoviad بود، اما در بورژوازی کوچک، نابالغ، نیمه روشنفکر، از شهرهای کوچک و روستا، و یا در روشنفکران ترشیده و تلخ انعکاس یافته بود. نقطه اوج Tchernoviad

لزوما یک لحظه زودگذر بود. در حالی که انگیزه ای که سرباز، کارگر و دهقان در قیام فوریه داده بودند، در طی یکسال، به داوطلبین، مجتهدین، دانشجویان و حامیان، از طریق کمیسیونهای رابط و تمام پیچیدگی های ممکن دیگر گسترش یافت، و Tchernofs را در اعماق نقض قاطعی که هم اکنون به وجود آمده بود و ارتقا دموکراتیکی که در هوا معلق بود به اعتلایی دموکراتیک ارتقا داد. به همین دلیل تمام Tchernoviad بین ماه های فوریه و اکتبر، بر درخواستی عاجل متمرکز شده بود: "تاخیر، آه، لحظه، هنر تو بسیار زیباست." اما زمان تاخیر نکرد. سرباز "شیطان" شد، دهقانان فرا تر از همه محدودیت ها موفق شدند، و حتی مجتهد، از خودگذشتگی فوریه را جبران کرد، و در پایان، Tchernoviad لایه های ردایش را رها کرده و ناشیانه از بلندای فانتزی به منجلاب واقعی سقوط نمود.

عنصر دهقانی تا آنجایی که اساس پرولتاریای روسیه و کل تاریخ ما است، پایه لنینیسم است. خوشبختانه، در تاریخ ما، نه تنها انفعال و شور و شوق، بلکه جنبش وجود دارد. دهقان نه تنها تعصب، بلکه همچنین بصیرت دارد. همه ویژگی های فعالیت، شجاعت، نفرت از زور و قدرت، تمسخر و تحقیر ناتوانی، در یک کلام، همه آن عناصر جنبشی که در دوره گذارهای اجتماعی و پویایی مبارزه طبقاتی بارز است، تجلی خود را در بلشویسم پیدا نموده اند. عنصر دهقانی در اینجا توسط پرولتاریا بازتاب گردیده است، توسط قوی ترین نیروی پویا در تاریخ ما، و نه تنها در مال ما، لنین بیانی مشروع به این انعکاس داد. و به این ترتیب در این مفهوم، لنین رهبر عنصر ملی است. Tchernoviad همان عنصر دهقانی ملی را منعکس میکند، ولی نه از سر آن – به خصوص نه از سر آن.

حادثه تراژدی کمدی ۵ ژانویه ۱۹۱۸ (انحلال مجلس موسسان) آخرین کشمکش پرنسپهای لنینیسم با Tchernoviad بود. اما تنها پرنسپها، چرا که عملا در آنجا هیچ کشمکشی وجود نداشت به جز تظاهرات کوچک و بیچاره از پشت محافظان "دموکراسی"، که مسلح با شمع و ساندویچ از صحنه خارج میشوند. داستان های رسیده شده در قطعاتی در هم شکستند، دکوراسیون های ارزان به زیر کشانده شدند، قدرت اخلاقی غلوگر، ناتوانی احمقانه خود را اثبات نمود. ختم!

Breaking Up the Constituent Assembly – Lenin- Leon Trotsky

<https://www.marxists.org/archive/trotsky/1925/lenin/05.htm>